

نظر مغرضانه داکتر لعزاد بدخشی در مورد تاریخ معاصر کشور!

دولت معاصر افغانستان با آغاز سلطنت احمدشاه ابدالی در اکتوبر ۱۷۴۷ تأسیس و در دست خاندان اوتا ۱۸۲۲ ادامه یافت و سپس با آغاز اقتدار و امارت امیر دوست محمدخان پسر سردار پاینده خان بارکزائی تا ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ (کودتای ۷ ثور)، برای مدت ۲۳۰ سال در دست خاندان محمدزائی دوام آورد، واز ۷ ثور ببعده توسط نظامهای ایدپولوژیک از مدار ثبات و امنیت خود خارج گردید، و حال توسط دولت وحدت ملی (یا ذلت ملی) گویا اداره میگردد.

تمام رخداد های این دوران ۲۷۰ ساله در کتب تاریخی متعدد داخلی و خارجی منجمله: تاریخ الفنستون تالیف در ۱۸۱۵، زندگی امیر دوست محمدخان تالیف موهن لال کشمیری در ۱۸۴۶، اکبرنامه حمید کشمیری، سروده شده در ۱۸۴۳، ظفرنامه اکبری، از قاسم علی آگره ای، سروده شده در ۱۸۴۶، افغانستان در مسیر تاریخ غبار، تاریخ افغانستان تالیف مرحوم علامه احمد علی کهزاد، سراج التواریخ از مرحوم علامه کاتب هزاره، و افغانستان در پنج قرن اخیر تالیف مرحوم فرهنگ، افغانستان از دوبری امریکائی و کتابهای ادمک، و ریه تالی ستوارت و گرگوریان و پولاده و ده های دیگر ثبت وضبط شده است، اما در این اواخر کسی بنام لعزاد [که گفته میشود در اتحادشوری در رشته زغال سنگ درس خوانده است]، ادعای تاریخ دانی و تاریخ شناسی میکند و مدعی است که افغانستان تاریخی بیش از یک صد سال ندارد و برای ثبوت این ادعای خود میگوید در نقشه های جغرافیائی که انگلیسها انتشار داده اند، نام افغانستان دیده نمیشود، پس قبل از امیر عبدالرحمن خان کشوری بنام افغانستان هم وجود نداشته است؟!

یعنی این همه تاریخ های که در باره ظهور دولت افغانستان و لشکرکشی ها و فتوحات شاهان افغانستان به هند و ایران در قرن هجدهم و دوبر تجاوز انگلیس بر افغانستان در قرن نهم و قیامهای مردم افغانستان برای اخراج قشون بیگانه و تلفات قشونهای خارجی در این سرزمین از سوی مورخین وطنی و خارجی نوشته شده اند، همه دروغ و جعلی اند، ولی گفته های جناب لعزاد دروغ و پیاوه گوئی نیست، چونکه بر اساس نقشه های جغرافیائی استوار است. در حالی که او نمیداند که در تحقیقات تاریخی، نقشه در زمره منابع قابل اعتبار تاریخی به حساب نمی آید. به عبارت دیگر، نقشه اعتبار خود را از گفتاری میگیرد که در پای آن نگاشته شده است.

جناب داکتر خالادی، در مقاله ای زیر عنوان «**بازنگری به تاریخ افغانستان**»، دیدگاه چند تن از روشنفکران افغان را از فیسبوک اقتباس کرده و از قول آقای مجید اسکندری میگوید: «... ما به فهم تاریخی و تفکیک جعلیات تاریخی نیاز داریم بخاطر آنست که راه آینده روشنتر باشد و گامهای درست تری برای آینده برداریم.» و سپس جواب اسکندری را از قول «فهم ادا» اینطور انعکاس می دهد: «فهم ادا سوال میکند "چگونه میتوان به فهم تاریخی و تفکیک جعلیات تاریخی پرداخت اما در عین زمان در سیمای ما "وطن ستیزی و خطای فکری دیده نشود؟" آیا وقتی آقای لعزاد اشاره به تاریخ پنجهزار ساله "آریانا - خراسان و افغانستان" را در مطالعه تاریخ این سرزمین نادرست می پندارد چهرهء وطن ستیزی و خطای فکری خود را خود نمایان نمیسازد؟. آیا ارتباط تاریخ باستان افغانستان با آریانا یک جعل تاریخی است؟ اگر تاریخ افغانستان امروزی را نباید با تاریخ خراسان و آریانا مربوط دانست پس با تاریخ کدام سرزمینها مربوط دانست؟ آیا آقای لعزاد فکر

میکنند تاریخ خراسان و تاریخ آریانا مربوط به کشور دیگری است و ما حق دخیل شدن نداریم؟ باید بخاطر داشت که اشاره به آریانا در کتابهای تاریخ ما اشاره به سرزمینی است که مقدونیه از آن به همین نام در تاریخهای خود و نقشه های تاریخی خود نام برده و حدود آنرا از دریای آمو در شمال تا مکران در جنوب، کرمان در غرب و دریای سند در شرق نشان داده اند. مقدونیه این اسم را با خود نیاورده بودند. از مردم این سرزمین کلمه "آریا" را آموختند و یونانی اش ساختند. شاید هم دشمنی آقای لعزاد ناشی از آن است که مانند ناسیونالیستهای فارس آرزو دارد به این سرزمین ها "ایرانزمین" گفته شود نه آریانا! استفاده از "ایران" و "ایران زمین" یک مشکل عمده دارد و آن این است که نزدیک به یک هزار سال بعد از دولتهای یونانی باختر، برای اولین بار ساسانیهای فارس از این نامها برای قلمروهای خود استفاده کردند. یعنی زمانی که مقدونیهای باختر، کوشانیها، یفتلیها و پارتها با نام "آریانا" آشنا بودند، هنوز سرزمینی بنام ایران و ایرانزمین یاد نمیشده است. بنابراین آن اشاره به آریانا و ارتباط آن با تاریخ باستان افغانستان یک جعل تاریخی نیست.

هرگاه ما خط فکری لعزاد را برگزینیم بر اساس آن، آیا ما هرگز تاریخ باستانی داشته ایم؟ لعزاد مینویسد که: **"...نباید مخالف تاریخ های سیاسی پنجهزار ساله کشوری سخن گفت که مرز هایش در زمان عبدالرحمن و استقلالش در زمان امان الله گرفته شده است (یعنی با سابقه حدود یکصد سال)".** حالا روشن شد، افغانستان کشوری است با سابقه یکصد سال و چنین کشوری سابقه باستانی ندارد، آن باستان مربوط به دیگران است! مگر از این برداشت که افغانستان یکصد سال سابقه دارد **"وطن ستیزی" بدتری را هم میتوان سراغ داشت؟** مگر انگلیسها در سه جنگ از سالهای ۱۸۳۸م تا سال ۱۹۱۹م با کدام کشور در جنگ بودند؟ من هیچ شخصی را در هیچ ملتی و کشوری سراغ ندارم که تا این حد به دلیل کردن کشور خود کمر همت بسته باشد.» (داکتر نور احمد خالدي، بازنگری به تاریخ افغانستان، سایت افغان سیاون، ۲۰ جنوری ۲۰۱۷)

درک و فهم داکتر لعزاد بدخشی از تاریخ معاصر کشور بسیار ابتدائی و هدفش از این کج بحثی های مغرضانه چیز دیگری است که بسادگی میتوان منظورش را دریافت. او از قماش لطیف پدram و مجیب الرحمن رحیمی است که پیوسته با نام «افغان» و «افغانستان» ابراز دشمنی کرده اند و میخواهند نام کشور به «خراسان» و یا «آریانا» تعویض شود و یا با فدرالیزم دچار تحزیه گردد. دکتور خالدي نظریات جالب یکی دیگر از روشنفکران افغان را ارائه کرده مینویسد: **«بگفته حنیف معروف: گیریم که نام را به آریانا، خراسان و ووو تبدیل کردیم. گیریم که دوباره ان جمشید را با نسیم و جشن ملایم نوروزی از زیر اوار ام البلاد بیرون آوردیم و بر تخت نشاندیم؟ کی ضمانت آوردن گفتار نیک، پندار و کردار خوب و انسانی را مینماید؟ ما خو بد رقم پر عقده هستیم.»**

به آقای لعزاد ستمی و همفکرانش باید خاطر نشان ساخت که جغرافیای افغانستان و نام آن چه از ۱۷۴۷ مشخص شده باشد و چه از ۱۸۰۱، و چه از ۱۸۸۰ به بعد رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم اینست که این نام و این جغرافیه امروزه در جهان و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. تلاش در جهت جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمیکند، بلکه بر مشکلات دولت و ملت می افزاید، افتراق قومی را دامن میزند و تفاهم ملی را خدشه دار میسازد. مشکل اصلی افغانستان، فقدان عدالت اجتماعی، عدم تطبیق یکسان قانون بر همه اتباع کشور، بیسوادی و فقر استخوان سوز و عقب ماندگی است، نه نام کشور.

دکتور خالدي در این باره مینویسد: **"ایکاش تغییر نام حلال مشکلات ما میبود. برعکس هرگونه**

اقدام در این جهت، و در جهت تجزیه و فدرالیسم قومی، مصیبت بار خواهد بود زیرا به تصفیه حساب با اقلیتهای ناراض خواهد انجامید. اقوام این سرزمین را جبر تاریخ، جبر جغرافیه، جبر سیاستهای منطوقی باهم در این سرزمین شریک در دولتی ساخته اند که آینده اش بدست همین مردم است. مشکل مردم ما قومی نبوده بلکه بیعدالتی و عقب ماندگی بوده است. مشکل امروزی ما مشکل همزیستی اقوام باهم نیست، آنها همیشه باهم زیسته اند، مشکل ما، موجودیت و غضب قدرت توسط مافیای جهادی است، مشکل ما سیاستمدارانی اند که اقوام را با جعل موجودیت جنوسایت در کشور بجان هم می اندازند. هنوز هم میتوان باهم کنار آمد و از فاجعه جلوگیری کرد. اختیارات مناسب و بیشتر به ولایات در اداره امور محلی آنها با حفظ اتوریته دولت مرکزی داد." (بوکتور خالدي، همان مقاله، همانجا)

براستی هم مشکل اصلی مردم و جامعه جنگ زده و فقیر و بیکار و اکثراً بیسواد ما، نام کشور نیست که با تغییر و تعویض آن تمام مشکلات حل گردد: بیسوادی ناپود شود، فقر از میان برود، کار و شغل برای بیکاران ایجاد شود، دست مداخلات کشورهای بیرونی از امورداخلی ما کوتاه گردد. جلو کشت و قاچاق مواد مخدر گرفته شود. اختطاف گران کودکان و دزدان ثروتهای ملی و مجرمان جنایات جنگی به محاکم ملی و یا بین المللی سپرده شوند. عدالت اجتماعی تامین شده و همه از قانون اساسی اطاعت نمایند و دیگر هیچکسی بر دیگری زورگونی نمیکند و زمین و ملکتهای شخصی دیگران را غصب نخواهد کرد؛ نه خیر با تغییر نام کشور هیچ یک از مشکلاتی که نام بردیم حل نمیشود. پس بهتر است بگوئیم که هر که در افغانستان زندگی میکند، افغان است و همه باهم برابر و هیچیکی امتیازی بردیگری ندارد.

بگفته نویسنده و متفکر معاصر افغانستان، جناب عالم افتخار: «کشور های دارای وحدت دولتی و مردمی دیرین سال مانند افغانستان؛ سهل و ساده نیست که به ذوق هرکس و ناکس؛ هرآن نام عوض کند و تغییر هویت دهد. امروزه واحد دولتی و جغرافیایی میهن ما در سرتاسر عالم بشریت؛ به نام افغانستان معروف است و مردم آنرا «افغان و افغان نشنل» میخوانند و میدانند. جدل های تنگنظرانه و سکتاریستی در مورد هردو بخش نام و هویت افغانستان؛ همانقدر بلاهت آمیز است که ادعای اینکه «افغان مانا؛ پشتون و افغانستان مانا؛ پشتونستان!!!» ابلهی محض میباشد. در واقعیت امر؛ توده های ملیونی مردم افغانستان یعنی غیر سیاست بازان و سیاست زدگان بیمار؛ تنها در مواردی که با یکدیگر مشکلی ندارند؛ آن نام کشور (افغانستان) و هویت نشنلیتی شان (افغان) است؛ این درست است که برای زمانهایی؛ مردمان دیگر کشور؛ خواهران و برادران پشتون شان را (افغان) می خواندند ولی پس از تشکل و نضج دولت ملی و سرزمین ملی و ایدئولوژی و دیپلوماسی ملی؛ (افغان) از نام یا بهتر است بگوئیم: از صفت قومی ی خاص؛ به اسم و مسمای همه باشندگان سرزمین افغانستان؛ تبدل همه گانی و جهانی و تاریخی یافته و این عام شمولی و جهانشمولی ی شهرت و معرفت میهن ما در دو سه دهه پر از قربانی های پسین؛ به اوج ها و گستره های بی پیشینه و بیکرانه ای رسیده است.»

(سایت اریایی <http://www.ariaye.com/dari> ۱۳/۲/۷/eftekhar.html)

پایان